

معناشناسی واژه خلف در قرآن کریم

رقیه صادقی^۱

چکیده

یکی از راه‌های دستیابی به مقصود خداوند از آیات قرآن کریم بررسی عمیق واژه‌های این کتاب از راه معناشناسی است. در علم زبان‌شناسی، ارتباط میان واژه و معنا را معناشناسی گویند. پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی به معناشناسی واژه خلف و مشتقات آن در قرآن کریم می‌پردازد. این واژه در قرآن کریم به معنی مختلفی به کار رفته و در مواضع مختلف کاربردهای متفاوتی دارد. مقاله حاضر سعی دارد تا با بررسی واژه خلف از نظر لغوی، ذکر کاربردهای این واژه در سیاق آیات و بیان دیدگاه مفسرین، گامی در راه فهم بهتر و دقیق‌تر آیات الهی بردارد. در پژوهش حاضر ابتدا واژه خلف بررسی و سپس مشتقات آن از نظر لغویون مطرح می‌شود. همچنین معانی پشت و عقب بودن، جانشینی و تغییر از معانی اصلی آن ذکر شده است. سپس کاربردهای این ماده در قرآن کریم با بیان هیئت‌های مختلف آن مثل: پشت سر یا عقب بودن، نیابت، مخالفت، تخلف از جنگ، حُلف و عده، عوض و اختلاف بیان شده است. در پایان، همه مشتقات خلف در معنی تعقب، تأخر و در پشت بودن مشترک هستند و این عقب بودن از نظر زمان، مکان یا کیفیت است.

واژگان کلیدی: خلف، خلیفه، خلافت، مخالفت، تخلف.

۱. دانش‌پژوه کارشناسی رشته زبان و ادبیات عربی از افغانستان، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه‌المصطفی ﷺ العالمیه، قم، ایران.

۱. مقدمه

قرآن کریم گنجینه عظیم معارف و مفاهیم هدایت‌گر الهی است و دسترسی به این مفاهیم عظیم، مستلزم بحث و تفحص دقیق در آیات قرآن کریم است. پژوهش حاضر به روش تحلیلی-توصیفی و ابزار کتابخانه‌ای به معناشناسی ماده خلف و مشتقات آن در قرآن کریم می‌پردازد. این واژه در قرآن کریم به شکل‌های مختلفی آمده است. گاهی به صورت مصدر یا فعل ثلاثی مجرد و در مواردی در باب‌های ثلاثی مزید و یا به صورت اسم فاعل یا مفعول استعمال شده که با هر تغییر ظاهری معانی جدیدی را افاده می‌کند. توجه به این معانی به پژوهشگر کمک می‌کند که به فهم دقیق‌تر و بهتری از آیات قرآن کریم دست یابد. در بحث معناشناسی پژوهش‌های زیادی صورت گرفته و مقالات متعددی نوشته شده است که برخی از آنها عبارتند از:

معناشناسی واژه ذکر در قرآن کریم تألیف سهراب مروتی و سارا ساکی؛

مفهوم‌شناسی واژه فوز در قرآن کریم تألیف احمد ربانی‌خواه، سمیه محبی‌فر و مائده

غیائی؛

معناشناسی واژه خلیفه در قرآن و ارتباط آن با موضوع امامت با تأکید بر همنشین‌ها

نوشته علی‌رضا طیبی و فاطمه دسترنج؛

معناشناسی خلیفه در قرآن کریم تألیف فهیمه جمالی‌راد، سهیلا پیروزفر و مهدی جلالی.

در پژوهش حاضر، واژه خلیفه بررسی و سعی شده تا اثبات شود که مقام خلافت تنها برای

انبیا و ائمه علیهم‌السلام است و تعمیم خلافت برای تمام ابناء آدم علیه‌السلام جایز نیست، ولی در پژوهش

پیش‌رو خلیفه به صورت یکی از مشتقات خلف بررسی شده است. پژوهش‌های فراوان دیگری

هم در حیطه معناشناسی صورت گرفته، ولی تا آنجا که جست‌وجو شد پژوهشی که واژه خلف و

مشتقات آن را بررسی کرده باشد تاکنون یافت نشد. خلف، واژه‌ای پرکاربرد در قرآن کریم است و

درک معانی این واژه و مشتقات آن در سیاق آیات در پی بردن به هدف و مقصود اصلی خداوند

در آیات قرآن کمک زیادی خواهد کرد. از این رو بررسی و ارائه مفهوم و مدلول دقیق از واژه خلف

و مشتقات آن در آیات قرآن کریم ضروری است. نوشتار حاضر درصدد رفع این نیاز است. در

نوشتار حاضر، واژه خلف و مشتقات آن از نظر لغوی، کاربردهای آن در قرآن کریم و بیان دیدگاه مفسرین در برخی از آیات، همراه با تبیین مترادف و متضادهای آن بررسی می‌شود.

۲. مفهوم‌شناسی

۲-۱. خلف و مشتقات آن در لغت

واژه خلف، کاربردهای فراوانی در زبان عربی دارد و در معاجم عربی به تفصیل موارد مختلف استعمال آن ذکر شده است. پژوهش حاضر، کاربردهای این واژه در آیات قرآن و برخی از استعمال‌های خارج از قرآن را برای فهم بیشتر بررسی می‌کند. واژه خلف مصدر ثلاثی مجرد بر وزن «فَعَلَ - يَفْعُلُ، خَلَفَ - يَخْلُفُ» است و مصدر این فعل بر وزن‌های خَلَفًا، خِلَافَةً، خِلَافَةً و خلوفاً آمده است که هر یک معانی متفاوتی را القا می‌کنند. اصل واحد در معنای اولیه ماده «خ، ل، ف» چیزی است که در مقابل پیش‌رو یا آینده قرار دارد؛ یعنی چیزی که در پشت یا پس از چیز دیگری می‌آید. راغب برای واژه خلف معانی زیر را ذکر می‌کند: نقطه مقابل پیش‌رو، به معنای بعد، کسی که مقام و منزلتش عقب مانده، زشت و تباه، کارگزار شدن به جای دیگری چه با او باشد چه بعد از او، لبه تیز تبر، دنده‌های پشت که به شکم می‌رسند، فعل خَلَفَ، ضد فعل تَقَدَّمَ (پیشی گرفت) و سَلَفَ (رفت و گذشت) است. خَلَفَ — خِلَافَةً به معنای نیابت و جانشینی به جای دیگری که یا در غیاب و نبودن کسی است یا به دلیل مرگ او یا ناتوانی اش و یا بزرگی و شرافت است که دیگری جانشین او می‌شود. در معنای اخیر خداوند اولیای خود را در زمین خلافت و نمایندگی می‌دهد. خَلَفَ - خِلَافَةً با فتحه خاء یعنی، فاسد شد که اسم فاعل آن خَالِفٌ است یعنی، پست و احمق. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۲۹۳-۲۹۶)

فراهِیدی در العین معانی زیر را هم برای خلف بیان کرده است: نسلی از مردم، جانشین بد بعد از پدرش (اگر جانشین نیکو باشد تعبیر خَلَفَ آورده می‌شود). همچنین در مورد خلف می‌گوید: «الْخَلْفُ: قوم یذهبون من الحی یستقون و خَلَفُوا أُنْقَالَهُمْ؛ خلف به قومی گفته می‌شود که به طلب آب از آبادی می‌روند و وسایل خود را برجای می‌گذارند» (فراهِیدی، ۱۴۰۹،

۲۶۶/۴—۲۶۸). ازهری در تهذیب اللغه علاوه بر معانی بالا، خلف را به معنی پشت «الخلف الظهري»، برید (فضای پشت خانه که در آنجا چهارپایان را نگهداری می‌کردند و بَدَل نیز آورده است. همچنین ایشان خَلَف، خُلُوفاً را به معنی تغییر یافتن بیان کرده که یا تغییر مزه دهان مراد است یا تغییر بو یا مزه طعام یا تفاوت رفتار فرزند نسبت به پدر. خَلَف اگر مصدر آن خُلُوف باشد به معنی فاسد شدن و عدم رستگاری است و به معنی روی گردانیدن: «خَلَفْتُ نَفْسَهُ عَنِ الطَّعَامِ: به خاطر بیماری از طعام روی گرداند یا دست کشید» نیز می‌آید (ازهری، ۱۴۰۱، ۷/۱۶۹—۱۷۲). ابن سیده در کتاب المحکم و المحيط الأعظم می‌گوید: «خلف نقیض واژه قدام است و این واژه یا اسم است یا ظرف. اگر اسم باشد همه وجوه اعرابی را به خود می‌گیرد و اگر ظرف باشد به حالت منصوب باقی می‌ماند» (ابن سیده، ۱۴۲۱، ۵/۱۹۶).

از آنچه تاکنون بیان شد، معلوم می‌شود که واژه خلف وجوه معنایی متفاوتی دارد. بعضی از این مفاهیم متنوع، مدلول اصلی و وضعی این لغت نیستند و این واژه به تدریج برای آن معانی استخدام شده است. برای جمع‌بندی معانی خلف می‌توان از مقایسه اللغه ابن فارس مدد جست. ابن فارس در مقایسه اللغه می‌گوید: «ریشه خاء، لام و فاء سه معنای اصلی دارد: یکی اینکه چیزی بیاید و چیز دیگری جایگزین آن شود، معنای دوم برخلاف پیش‌رو و معنای سوم، دگرگون شدن یا تبدیل و تغییر یافتن است» (ابن فارس، ۱۴۰۴، ۲/۲۱۰). نظر به این سه اصل اگر معانی ذکر شده برای خلف دسته‌بندی شود به‌طور کلی می‌توان گفت: «فعل خَلَفَ اگر مصدر آن خِلافه باشد در دسته اول (جایگزین شدن چیزی به جای چیز دیگری) قرار می‌گیرد و اگر مصدر آن خَلَفًا باشد در دسته دوم (برخلاف پیش‌رو) جای می‌گیرد». خَلَفَ- خِلافَة به معنی (فاسد شدن و عدم رستگاری) یا به اصطلاح فارسی‌زبانان (خلافکار شدن) را نیز از این رو که فلاح و خیر را پشت سر گذاشته و ترک کرده هم می‌توان در دسته دوم قرار داد. خَلَفَ که مصدر آن خلوف است نیز در دسته سوم (به معنای تغیر یا دگرگون شدن و تبدیل و تغییر یافتن است) قرار می‌گیرد.

۲-۲. معنای لغوی واژگان هم‌ریشه با خلف

خلیفه (ج خلائف): فراهیدی در العین می‌گوید: «الْخَلِيفَةُ: مَنْ اسْتَخْلَفَ مَكَانَ مَنْ قَبْلَهُ، وَ يَقُومُ مَقَامَهُ؛ خَلِيفَةُ كَسَى اسْتِ كَ فِي جَاي كَسَى كَه قَبْلَ اَزْ اَوْ بُوْدَه، بَنْشِيْنْد وَ جَايْگَاهِ اَوْ رَا بْگِيْرِدْ».

(فراهیدی، ۱۴۰۹، ۲۶۷/۴) جوهری در کتاب الصحاح خلیفه را سلطان اعظم معنا کرده است (جوهری، ۱۳۷۶، ۱۳۵۶/۴). استخلف استخلافاً: اسْتَخْلَفُهُ يَعْنِي، اَوْ رَا خَلِيفَهُ وَ جَانَشِيْن خُودِ قَرَار دَاد (جوهری، ۱۳۷۶، ۱۳۵۸/۴؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ۸۳/۹). خَلِيفَةُ: خَلِيفَهُ يَعْنِي، هَرِيْكَ بَه جَاي دِيْگَرِي قَرَار بْگِيْرِد يَا هَر چِيْزِي كَه بَعْد چِيْز دِيْگَر بِيَايِد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۶۲۹؛ محمد بن احمد ازهری، ۱۴۰۱، ۱۷۰/۷). خَالَفَ (ج خَالِفِيْن): رَاغِب دَر مَفْرَدَات خَالَفَ رَا «رَدِيءٌ، اِحْمَقٌ» يَعْنِي، زَشْت، بِي خَرْد وَ اِبْلَه وَ هَمْچِيْنِيْن كَسَى كَه بَه خَاطِر كَم كَارِي وَ كُوتَاهِي كَرْدَن عَقَب مَانْدَه بَاشْد مَعْنَا كَرْدَه اسْت (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۲۹۴-۲۹۵). خَالِفَةٌ (ج خَوَالِفٌ): «خَالِفَهُ، سَتُونِ عَقْبِي چَادِر يَا خِيْمَه اسْت وَ بَه صُورْت كَنَايَه دَر مُورِد زَن هَا اسْتَفَادَه مِي شُود چُون اَز مَسَاْفِرَانِ عَقَب مِي مَانْد وَ جَمْع خَالِفَه، خَوَالِف مِي شُود» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۲۹۵). فراهیدی در العین خالفه را گروهی که بعد از رفتگان باقی مانده است و رَجُلٌ خَالِفَةٌ رَا مَرْدِي كَه كَار خِلَافَ زِيَاد مِي كَنْد مَعْنَا كَرْدَه اسْت (فراهیدی، ۱۴۰۹). ازهری در تهذيب اللغه خالفه را احقق، کم عقل و مردی لجوج نیز معنا کرده است (ازهری، ۱۴۰۱، ۱۷۱/۷-۱۷۲). تَخَلَّفَ: تَخَلَّفَ فُلَانٌ فُلَانًا: وَ قَتِي اسْتِعْمَال مِي شُود كَه كَسَى اَز دِيْگَرِي عَقَب بَمَانْد وَ وَ قَتِي كَه دَر پِي دِيْگَرِي بِيَايِد وَ هَنْگَامِي كَه جَايْگَرِيْن اَوْ شُود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۲۹۳). ابن اثير در النهاية من الحديث و الاثر می‌گوید: «التَّخَلُّفُ: التَّأَخُّرُ، تَخَلَّفَ هِمَان عَقَب مَانْدَن اسْت» (ابن اثير، ۱۳۶۷، ۶۷/۲).

خَلَّفَ مُخَلَّفًا: خَلَّفْتُهُ يَعْنِي، اَوْ رَا پِشْت سَرْم رَهَا كَرْدَم وَ وَ اَزَه مُخَلَّفُونِ كَه دَر آيَاتِي اَز قُرْآنِ بَه كَار رَفْتَه بَه مَعْنَايِ مَخَالِفِيْن اسْت. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۲۹۵) خِلَاف: خِلَافَ بَه مَعْنَايِ مَخَالِفَتِ اسْت وَ خِلَافَ دَر آيَه: «أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ» (المائدة: ۳۳) بَه مَعْنَايِ

یکی از یک طرف و دیگری از طرف دیگر است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۲۹۶). فراهیدی خلاف را بعد معنا کرده است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ۲۶۶/۴). ازهری خلاف را خلف وعده نیز معنی کرده است (ازهری، ۱۴۰۱، ۱۷۴/۷). اختلاف: «اِخْتَلَفَ وَ مُخَالَفَةٌ يَعْنِي، هِرْكَسَ رَاهِ وَ رَوْشِي غَيْرَ اِزْ رَاهِ وَ رَوْشِ دِيْغَرِيْ دَرِ كَارِ يَا سَخْنِ بَرْكَزِيْنِد. هِرْكَاهِ دَرِ مِيَّانِ مَرْدَمِ اِخْتَلَاْفِ دَرِ قَوْلِ وَ سَخْنِ بَاشَدِ دَرِ حَكْمِ تَنَازَعِ اسْتِ وَ بَهْ طَوْرِ اسْتِعَارَهْ بَهْ جَايِ مَنَازَعَهْ وَ مَجَادَلَهْ كِهْ لَفْظِيْ اسْتِ اِخْتَلَاْفِ كُفْتَهْ مِيْ شُوْدِ (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۲۹۴-۲۹۵). فیروزآبادی در القاموس المحيط می‌گوید: «اِخْتَلَفَ: ضِدُّ اِتَّفَقَ؛ اِخْتَلَفَ مُتَضَادُّ اِتَّفَقَ اسْتِ» (فیروزآبادی، ۱۴۱۵، ۱۸۶/۳). قریشی در قاموس قرآن می‌گوید: «اختلاف شب و روز: پی‌درپی هم بودن آن دو است» (قریشی، ۱۳۷۱، ۲۸۷/۲). ابن منظور در لسان العرب می‌گوید: «اِخْتَلَفَا: لَمْ يَتَّفِقَا. وَ كُلُّ مَا لَمْ يَتَّسَاوَ اِخْتَلَفَا؛ يَعْنِيْ اَنْ دَوَّ جِيْزٍ بَا هَمِّ مُتَّفَقٍ وَ مُتَّحِدٍ نِيْسْتَنْدِ وَ هَرِّ جِيْزِيْ كِهْ بَا هَمِّ بَرَابَرِ نَبَاشَنْدِ» (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۹۱/۹).

خُلْفَ، أَخْلَفَ - اخلاف: خُلْفَ، اسم مصدر است برای أَخْلَفَ-اخلاف. راغب می‌گوید: «خُلْفَ، بَهْ مَخَالَفَتِ دَرِ وَعْدَهْ وَ قَرَارِ كُفْتَهْ مِيْ شُوْدِ». «وَعْدَنِيْ فَأَخْلَفْتَنِيْ؛ وَعْدَهْ كَرْدِ وَ وُفَا نَكْرَدِ». «أَخْلَفْتُ فَلَانًا؛ اَوْ رَا خَلَاْفِكَارِ يَافْتَمِ». «إِخْلَافٌ؛ آبِ دَاْدَنِ حَيْوَانِ پِيْ دَرِ پِيْ وَ يَكِيْ پَسِ اِزْ دِيْغَرِيْ اسْتِ». «أَخْلَفَ الشَّجَرُ؛ وَ قَتِيْ اسْتِ كِهْ دَرِخْتِ بَعْدِ اِزْ بَرْگِ رِيْزَانِ، مَجْدَدًا سَبْزِ شُوْدِ». «أَخْلَفَ اللهُ عَلَيْكَ؛ بَهْ كَسِيْ كُفْتَهْ مِيْ شُوْدِ كِهْ مَالِشِ اِزْ دَسْتِشِ رَفْتَهْ اسْتِ؛ يَعْنِيْ خُدا عَوْضَتِ بَدَهْدِ» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۲۹۵). در بین تمام معانی که برای مشتقات ماده خلف ذکر شد معانی دنبال کردن و واقع شدن در پشت و یا جانشینی، میان مشتقات خلف مشترک است. برای مثال، خَالِفٌ، خَالِفَةٌ یا مُخَلَّفٌ کسی است که از رفتگان، عقب مانده و در پس عده‌ای قرار دارد. خَلْفَةٌ یعنی، یکی از پی دیگری می‌آید و جانشین آن می‌شود. اخلاف یا خُلْفَ وعده یعنی، وعده‌اش را پشت سر انداخته و به آن اعتنا نمی‌کند. مخالفت کردن با کسی یا چیزی مثل این است که کسی در جهت مخالف یعنی، پشت سر دیگری قرار بگیرد و اختلاف میان دو چیز مثل این است که دو چیز مخالف یکدیگر یا پشت یکدیگر باشند.

۳. بررسی واژه خلف در قرآن کریم و کاربردهای آن

خلف یکی از واژگان پرکاربرد در قرآن کریم است که همراه با مشتقاتش، ۱۲۷ مرتبه در ۴۰ سوره و ۱۱۶ آیه به تناسب مفاهیم و مضامین آیات به کار رفته است.

۳-۱. به معنای پشت سر (مقابل قدام)

اصل واحد در معنای خلف، چیزی است که در مقابل پیش رو یعنی، پشت سر قرار دارد و این معنی یا به دلیل زمان است یا مکان و یا کیفیت. (مصطفوی، ۱۳۶۸، ۱۰۹/۳)

۳-۲. خلف بودن (واقع شدن چیزی در پی چیز دیگر) از نظر زمان

«فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا؛ وَ مَا آن [عقوبت] را برای حاضران و [نسل‌های] پس از آن، عبرتی و برای پرهیزگاران پندی قرار دادیم». (بقره: ۶۶) مراد از: «مَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا» کسانی است که در آن عصر بودند و کسانی که بعد از آن به وجود خواهند آمد (طبرسی، ۱۴۰۸، ۱/۲۶۵). در برخی آیات (ر.ک.، بقره: ۶۶؛ آل عمران: ۱۷۰؛ نساء: ۹؛ یونس: ۹۲؛ مریم: ۶۴؛ طه: ۱۱۰؛ انبیا: ۲۸؛ حج: ۷۶؛ یس: ۴۵؛ فصلت: ۱۴، ۲۵ و ۴۲ و احقاف: ۲۱) مراد از خلف، تعقیب و دنبال کردن از نظر زمانی است.

۳-۳. خلف بودن از نظر مکان

«ثُمَّ لَا تَأْتِيَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ؛ آنگاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آنها می‌تازم و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت». (اعراف: ۱۷) همچنین در آیه ۱۱ سوره رعد، آیه ۹ سوره سبأ، آیه ۹ سوره یس، آیه ۲۷ سوره جن، مراد، تعقیب و دنبال کردن از نظر مکانی است.

۳-۴. خلف هم از نظر زمان و هم از نظر مکان

«يُعَلِّمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ؛ آنچه در پیش روی آنها و آنچه در پشت سرشان است، می‌داند». (بقره: ۲۵۵) در این آیه ممکن است اشاره به معنی جامعی بوده باشد که هر دو

معنی را دربرگیرد؛ یعنی خداوند آنچه در گذشته و آینده بوده و هست و همچنین آنچه در پیش روی مردم قرار دارد و از آن آگاه است و آنچه در پشت سر آنهاست و از آنها پوشیده و پنهان است همه را می‌داند و از همه آگاه است. به این ترتیب پهنه زمان و مکان در پیشگاه علم او روشن است، پس هر کار - حتی شفاعت - باید به اذن او باشد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ۲/۲۷۱). «فَأَمَّا تَنْقَطُّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِدُ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدَّكَّرُونَ؛ پس اگر در جنگ بر آنان دست یافتی با [عقوبت] آنان، کسانی را که در پی ایشان هستند تار و مار کن، باشد که عبرت گیرند» (انفال: ۵۷).

در تفسیر نمونه ذیل جمله «فَشَرِدُ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ» آمده است: «یعنی آن چنان به آنها حمله کن که گروه‌های دیگر از دشمنان و پیمان شکنان متفرق گردند و فکر حمله را از سر بیرون کنند». این دستور به دلیل آن است که دشمنان دیگر و حتی دشمنان آینده عبرت گیرند و از دست زدن به جنگ خودداری کنند و همچنین آنها که با مسلمانان پیمانی دارند و یا در آینده پیمانی خواهند بست از نقض پیمان خودداری کنند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ۲/۲۷۱). معلوم می‌شود که منظور از: «من خلفهم» دشمنانی است که از نظر مکان، پشت آنها قرار دارد و هم از نظر زمان پس از آنها باشد. مثال خلف بودن به اعتبار کیفیت براساس آنچه در کتاب التحقیق فی کلمات القرآن آمده آن است که تأخر و تعقیب در صفت و خصوصیت باشد مثل: تغییر بو و مزه دهان، تخلف فرزند از اخلاق و صفات پدرش، خُلف و اختلاف در عقیده، نظر، فکر و راه و طریقه (مصطفوی، ۱۳۶۸، ۳/۱۱۰). یکی از مواردی که به فهم بهتر معنا کمک می‌کند بررسی الفاظ متضاد و الفاظ هم‌معنی کلمه و درک تفاوت‌های آنهاست.

۳-۵. نیابت و جانشینی

خلف به این معنی در قرآن به هیئت‌های خَلَف، خلیفه که جمع آن خُلَفَا و خَلَائِف است، مُسْتَخَلَف خَلَفَهُ، فعل‌های خَلَفَ، يَخْلُفُ، أُخْلِفُ، استخلف و يستخلف آمده است. خلفا جمع خلیف و خلائف، جمع خلیفه است و تاء خلیفه برای مبالغه است. بنابراین، خلائف دلالت بر

وصف زائد و تثبیت و تأکید بیشتری می‌کند نسبت به خلفا. خلائی در: «جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ وَ جَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ؛ یعنی خلف بودن در حقشان ثابت شده و آنها جانشینان قبل از خود هستند هم از نظر زمان و هم از نظر کیفیت». تأخر و تَعَقُّب در معنای خلافت و جانشینی از نظر زمان است، ولی اگر خلافت به خداوند نسبت داده شود تأخر و تَعَقُّب در کیفیت است؛ زیرا این معنی از اشرف اوصاف روحانی و بالاترین مقامات ربانی است و مقامی بالاتر و بهتر از آن تصور نمی‌شود (مصطفوی، ۱۳۶۸، ۱۱۰/۳). خلافت در معنای لغوی گاهی اشاره به جانشینی شب و روز دارد که به اراده خداوند متعال شب، جانشین روز و روز، جانشین شب می‌شود: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خُلْفَةً؛ و اوست کسی که شب و روز را جانشین یکدیگر گردانید» (فرقان: ۶۲). در تفسیر مجمع‌البیان ذیل این آیه آمده است: «خداوند شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد تا اگر کسی کارهای خود را در یکی از آنها نتوانست انجام دهد در دیگری انجام دهد». امام صادق علیه السلام فرمود: «نماز شب را در روز و نماز روز را در شب قضا می‌کنی». برخی می‌گویند: «یعنی هر کدام از آنها را مخالف دیگری قرار داد. شب، تاریک و سیاه و روز، روشن است» (طبرسی، ۱۳۳۸، ۲۲۲/۱۷).

گاهی به جانشینی فرشتگان از انسان اشاره می‌کند: «وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ؛ و اگر بخواهیم قطعاً به جای شما فرشتگانی که در [روی] زمین جانشین [شما] گردند، قرار دهیم». (زخرف: ۶۰) راغب می‌گوید: «خَلْف-خِلَافَةٌ به معنای نیابت و جانشینی به جای دیگری که یا در غیاب و نبودن کسی است یا به دلیل مرگ او یا به دلیل ناتوانی اش و یا به دلیل بزرگی و شرافت است که دیگری جانشین او می‌شود و در معنی اخیر، خداوند اولیای خود را در زمین خلافت و نمایندگی می‌دهد». با جمع‌بندی و بررسی سیاق آیاتی که مفهوم خلافت انسان‌ها را دربردارد، روشن می‌شود که خلیفه و مشتقات آن در قرآن کریم به معنای عام و خاص به کار رفته است (جمالی‌راد، ۱۳۹۷، ص ۳۷).

خلافت به معنای عام در مورد انسان‌ها که به جای یکدیگر آمده‌اند به کار رفته است: «قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي؛ و موسی [هنگام رفتن به کوه طور] به برادرش هارون گفت: در میان قوم من جانشینم باش». (اعراف: ۱۴۲) «قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي؛ پس از من چه بد جانشینی برای من بودید» (اعراف: ۱۵۰). این آیه اشاره می‌کند به زمانی که موسی عليه السلام از کوه طور برگشته و قومش را گوساله‌پرست یافته بود. بنابراین، خشمگین شد و خطاب به آنها گفت: «چه بد جانشینانی بعد از من بودید». در این دو آیه، خلافت و جانشینی به سبب غیبت، مُسْتَخْلَفٌ یا منوب‌عنه است. آیاتی که مسئله استخلاف و جانشینی انسان از انسان را مطرح می‌کنند در سیاق آیاتی واقع شده که صحبت از هلاکت اقوام گذشته است. «ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ؛ آنگاه شما را پس از آنان در زمین جانشین قرار دادیم تا بنگریم چگونه رفتار می‌کنید» (یونس: ۱۴). «وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ؛ و به خاطر آورید زمانی را که [خداوند] شما را پس از قوم نوح، جانشینان [آنان] قرار داد» (اعراف: ۶۹)، همچنین در آیاتی از قرآن (ر.ک.، انعام: ۱۳۳ و ۱۶۵، اعراف: ۷۴، ۱۲۹، هود: ۵۷؛ نمل: ۵۲؛ ۶۲؛ یونس: ۷۳؛ فاطر: ۳۹) خلافت به معنای خاص، همان است که راغب می‌گوید و به دلیل بزرگی و شرافت، خلیفه و جانشین است و خلافت اولیای الهی از این باب است: «وَ اِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً؛ و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت» (بقره: ۳۰). در تفسیر جوامع الجامع ذیل این آیه آمده است که خلیفه کسی است که جانشین دیگری می‌شود. در اینکه منظور از آن در این آیه، جانشینی چه کسی و چه چیزی است احتمالاتی وجود دارد:

- منظور جانشینی آدم و فرزندانش از فرشتگانی است که قبلا در زمین ساکن بودند؛
- مقصود مخلوقی است که جانشین فرشتگان شده است؛
- منظور خلافت و نمایندگی خدا در زمین است؛ زیرا آدم عليه السلام جانشین خدا در زمین بود؛

آنچه از بین این احتمالات صحیح به نظر می‌رسد احتمال سوم است (طبرسی، ۱۳۷۷،

۳۶/۱).

«یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ؛ ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم، پس میان مردم به حق داوری کن و زنده‌ها را هوس پیروی مکن». (ص: ۲۶) مقصود از: «جعلناک خلیفه» این است: «ما تو را خلیفه پیامبران پیشین قرار دادیم» و یا: «ما تو را در زمین جانشین خود در سلطنت کردیم» (طبرسی، ۱۳۷۷، ۳/ ۴۳۴). «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ؛ خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد، همان‌گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد» (نور: ۵۵). خلافت در این سه آیه به دلیل شرافت خلیفه است. در آیه ۳۱ سوره بقره به وجه شرافت آدم عَلَيْهِ السَّلَام پس از اعلان خلافت او اشاره کرده که همان علم به اسماء الهی است. وجه شرافت داوود عَلَيْهِ السَّلَام حکم به حق میان مردم است و شرافت مؤمنین در خلافت به دلیل ایمان و عمل صالح آنهاست. در دو آیه اول، خلافت اخص است نسبت به آیه سوم و جانشینی مؤمنان در زمین، جدای از جانشینی حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام و حضرت داوود عَلَيْهِ السَّلَام است.

خلف به معنای جانشین بد نیز استعمال شده که در این صورت، صفت به معنی اسم ذاتی به کار رفته که متصف است به متأخر بودن و واقع شدن در عقب دیگری. فرق خَلْفَ با خَلْفَ در این است که خَلْفَ برای نیکان و صالحین به کار می‌رود و خَلْفَ برای اشرار. (مصطفوی، ۱۳۶۸، ۳/ ۱۱۰) «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى؛ آنگاه بعد از آنان، جانشینانی وارث کتاب [آسمانی] شدند که متاع این دنیای پست را می‌گیرند» (اعراف: ۱۶۹). «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ؛ آنگاه پس از آنان جانشینانی بد، به جای ماندند که نماز را تباه ساخته و از هوس‌ها پیروی کردند» (مریم: ۵۹). در برخی

ترجمه‌ها مانند ترجمه احمد کاویان پور و ترجمه مرکز فرهنگ و معارف قرآن، خَلَف در این دو آیه به معنای نسل آمده است.

۳-۶. مخالفت و سرپیچی کردن

در این معنا خلف به صورت فعل یا مصدر از باب مفاعله استعمال شده است. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌گوید: «خالف فلانٌ فلاناً و تخالفاً؛ در فکر و عمل، متفرق و ضد همدیگر باشند گویا هریک از آنها دیگری را در پشت سرش قرار دهد». (طباطبایی، ۱۳۵۱، ۱۱/۶۰) «فَرَحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ؛ تخلف جوین (از جنگ تبوک) از مخالفت با رسول خدا ﷺ خوشحال شدند» (توبه: ۸۱). «وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَمْلِكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَاكُمْ عَنْهُ؛ من نمی‌خواهم در آنچه شما را از آن باز می‌دارم با شما مخالفت کنم [و خود مرتکب آن شوم]» (هود: ۸۸). «فَلْيُحْذِرِ الَّذِينَ يَخَالَفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ پس کسانی که از فرمان او تمرد می‌کنند، بترسند که مبدا بلایی بدیشان رسد یا به عذابی دردناک گرفتار شوند» (نور: ۶۳). معادل خلاف و مخالفه در برخی از آیات قرآن کریم، شقاق است. در مقابل معنای مخالفت، موافقت قرار دارد. موافقت از ماده وفق به معنی مطابقت بین دو چیز و در اصطلاح به معنی توافق و سازگاری است.

۳-۷. جهت یا سمت مخالف

ماده خلف در هیئت خِلاف به معنی قطع کردن دست و پا از سمت مخالف هم به کار رفته است. برای مثال دست راست با پای چپ یا بالعکس. این استعمال یک بار در آیه ۳۳ سوره مائده با بیان جزای دشمنانی که با خدا و رسول او می‌جنگند و در زمین فساد می‌کنند به کار رفته و سه بار در داستان حضرت موسی عليه السلام آمده است. هنگامی که جادوگران پس از مشاهده معجزه عصای حضرت موسی عليه السلام به خداوند یکتا ایمان آوردند و فرعون دستور می‌دهد تا دست و پای ساحران را یکی از یک سمت و دیگری از سمت دیگر قطع شود: «لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأُزْجِلُكُمْ مِنْ خِلافٍ ثُمَّ لَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ» (اعراف: ۲۴).

۳-۸. تَخَلَّفُ و امتناع از جنگ

خلف در هیئت تَخَلَّفُ از باب تَفَعَّل (ضد تقدم) و به معنای عقب ماندن و پس ماندن است. مُخَلَّفُونَ و مُتَخَلَّفُونَ به کسانی می‌گویند که از رفتن به جبهه و جنگ امتناع کردند. تعبیر مُخَلَّفِينَ و مُتَخَلَّفِينَ در سیاق تعدادی از آیات به کار رفته که در توییح یا تعیین تکلیف افرادی آمده است که در زمان پیامبر اسلام از همراهی ایشان در غزوه تبوک و صلح حدیبیه به بهانه‌هایی کوتاهی کردند. «تَخَلَّفَ عَن أَمْرِهِ؛ پشت کرده و فرمان نبرده است» (طباطبایی، ۱۳۵۱). در آیات ۸۱ و ۱۱۸ سوره توبه و ۱۱، ۱۵ و ۱۶ سوره فتح به معنای تخلف است. علاوه بر مُخَلَّفُونَ تعبیرهای دیگری نیز در آیات قرآن وجود دارد که ماهیت متخلفان از جنگ و جهاد را بیان می‌کند. مثل خالفین که جمع خالف است و خوالف که جمع خالفه است، قاعدین، معوقین، متربصین و بطوء. خالفین و خوالف: که مقصود از خانه‌نشینان، زنان، کودکان، بیماران و زمین‌گیران هستند. «إِنَّكُمْ رَضِيْتُمْ بِالْقُعُودِ أَوْلَ مَرْءٍ فَأَقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ؛ زیرا شما نخستین بار به نشستن تن دردادید، پس [اکنون هم] با خانه‌نشینان بنشینید» (توبه: ۸۳). «رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ؛ راضی شدند که با خانه‌نشینان باشند» (توبه: ۸۷ و ۹۳).

قاعدین از ماده قعود است: «قَعَدَ، يَقْعُدُ، قُعُودًا (خلاف قام)». در اصطلاح به کسانی که از حضور در صحنه‌های نبرد خودداری می‌کنند نیز گفته می‌شود. (فراهیدی، ۱۴۰۹، ۱/۱۴۳) البته همه قاعدین، متخلف نیستند؛ زیرا قاعدین بر کسانی هم که از شرکت در جهاد معاف هستند، صدق می‌کند؛ مثل کودکان، زنان، ناقص‌العقل‌ها، معذوران، بیماران، نابینایان، ناتوانان و کسانی که نیازی به حضورشان در جبهه نیست. معوقین جمع اسم فاعل است از باب تفعیل. عَوْقٌ، يَعْوِقُ، تعویق، مشتق از ماده عَوْقٌ به معنی بازدارندگان، انصراف‌کنندگان. «الْعَائِقُ: الصَّارِفُ عَمَّا يَرَادُ مِنْ خَيْرٍ؛ عَائِقٌ يَعْنِي بَازِدَارِنْدَةٌ مِنْ خَيْرٍ» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۴، ص ۵۹۷). در اصطلاح به متخلفینی گفته می‌شود که دیگران را از شرکت در جهاد بازمی‌دارند مانند آیه ۸ سوره احزاب. متربصین: تَرَبَّصُ مصدر باب تَفَعَّل

تَرَبُّصٌ، يَتَرَبَّصُ، تَرَبُّصٌ به معنی مهلت و انتظار است: «التَّرَبُّصُ: الانتظار بالشيء يوماً» (فراهیدی، ۱۴۰۹، ۷/۱۲۰).

در اصطلاح قرآن در آیات ۱۴۱ سوره نساء، ۲۴ سوره توبه و ۱۴ سوره حدید، مترَبِّصین به افرادی می‌گویند که از شرکت در جنگ خودداری کرده و منتظر شکست پیامبر ﷺ و مؤمنان بودند. بطوء مصدر ثلاثی مجرد است به معنای کندی در حرکت، سستی و تأخیر کردن. «أبطأ: الرَّجُلُ تَأَخَّرَ مَجِيئُهُ» (فیومی، ۱۴۱۴، ۵۲/۱). در آیه ۷۲ سوره نساء فعل ثلاثی مزید آمده و به افراد سست‌عنصر و منافقی اشاره دارد که از نبرد، تخلف می‌ورزیدند و دیگران را نیز به سستی و کندی فرامی‌خواندند و مانع حضور آنها در جبهه می‌شدند. به معنای مخالفت در وعده و قرار یا وفا نکردن به عهد و پیمان. خلف در این معنا در هیئت باب افعال و به صورت فعل‌های ماضی، اسم فاعل، مضارع معلوم و مجهول به کار رفته است: «أخلف وعده، یعنی به وعده‌اش وفا نکرد گویا آن را پشت سرش انداخته است» (طباطبایی، ۱۳۵۱، ۶۰/۱۱). أخلف در یک آیه همراه واژه عهد آمده است: «قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلَفَ اللَّهُ عَهْدَهُ؛ بگو مگر پیمانی از خدا گرفته‌اید که خدا پیمان خود را هرگز خلاف نخواهد کرد» (بقره: ۸۰).

در سیزده آیه دیگر همراه واژه‌هایی از ماده وعد به کار رفته است: «رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلَفُ الْمِيعَادَ؛ پروردگارا! تو مردم را برای روزی که تردیدی در آن نیست جمع خواهی کرد؛ زیرا خداوند از وعده خود تخلف نمی‌کند» (آل عمران: ۹). تعبیر خلف یا اخلاف وعده همچنین در آیات ۱۹۴ آل عمران، ۷۷ توبه، ۳۱ رعد، ۲۲ ابراهیم، ۵۸، ۸۶، ۸۷ و ۹۷ طه، ۴۷ حج، ۶ روم و ۲۰ زمر به کار رفته است. در آیات فوق هرگاه فعل اخلف همراه موعده و میعاد به کار رفته دلالت بر زمان یا مکان وعده و قرار می‌کند، ولی در بقیه آیات، دلالت بر وفا نکردن به وعده می‌کند. در این معنی، خلف در هیئت باب افتعال نیز استعمال شده است: «وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِاخْتِلَافِ فِي الْمِيعَادِ؛ و اگر با یکدیگر وعده گذارده بودید قطعاً در وعده‌گاه خود اختلاف می‌کردید» (انفال: ۴۲). تفاوت میان وعد و عهد در این است که عهد، وعده و پیمانی است که مقرون با شرط باشد. برای مثال در آیه «وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ؛ به او اعلام کردیم که از

بهشت اخراج نمی‌شوی مادامی که از این درخت نخوری» (عسکری، ۱۴۰۰، ص ۴۸)، ولی وعد مقرون با شرط نیست. بنابراین، وعد بیشتر با خُلف و اخلاف به کار می‌رود و عهد با نقض. تعبیرات دیگری مانند نقض عهد، نقض ایمان، اشتراء عهد، نبذ عهد و میثاق و نکث عهد و ایمان» نیز در قرآن کریم دلالت بر پیمان شکنی و خلف وعده دارد.

نقض به معنی ازهم‌گسستن پیوستگی ساختمان و بنا، گره طناب، ضد بستن و محکم کردن است. (راغب، ۱۴۱۲، ص ۸۲۱) نقض عهد و میثاق به معنی ازهم‌گسستن عهد است و تعبیر نقض عهد یا نقض میثاق در آیات ۲۷ بقره، ۱۵۵ نساء، ۱۳ مائده، ۵۶ انفال، ۲۰ رعد، ۹۱ نحل آمده است: «اَشْتَرَىٰ اَشْتِرَاءً: اِبْتِئَاعًا، اشتیری؛ یعنی فروخت» (صاحب ابن عباد، ۱۴۱۴). در قرآن کریم تعبیر اشتراء عهد در آیات ۷۷ و ۱۸۷ سوره آل عمران و ۹۵ سوره نحل آمده و به معنی فروختن عهد و پیمان به بهایی ناچیز و بی‌ارزش است. نبذ عهد: نبذ به معنی دور انداختن چیزی است که مورد توجه نیست (راغب، ۱۴۱۲، ص ۷۸۸). در آیات ۱۰۰ سوره بقره و ۱۸۷ سوره آل عمران، نبذ در مورد عهد و میثاق به کار رفته که به معنی دور افکندن عهد و پیمان مثل یک شیء بی‌ارزش است. نکث ایمان: النَّكْثُ: پاره شدن لباس و هرچیز بافته شده‌ای است که به معنی نقض یعنی، شکستن نزدیک و برای پیمان شکنی استفاده شده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۴، ص ۸۲۲). در آیات ۱۲-۱۳ سوره توبه، ۱۳ و ۱۳۵ سوره اعراف، ۴۹ و ۵۰ سوره زخرف و ۱۰ سوره فتح تعبیر نکث آمده که یا نکث و پاره کردن سوگندها و قسم‌هاست یا نکث عهد و پیمان. در مقابل خلف وعده، وفای به عهد و صدق وعده قرار دارد. وفا از ریشه وفی به معنی تمام کردن است و وفای به عهد یعنی، تمام کردن عهد و پیمان و نشکستن آن: «وَفَىٰ بَعْدِهِ يَفِي وَفَاءً، وَ اَوْفَىٰ: اِذَا تَمَّ الْعَهْدُ وَلَمْ يَنْقُضْ حِفْظَهُ» (راغب، ۱۴۱۲، ص ۸۷۸). «بَلَىٰ مَنْ اَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاَتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ؛ آری هرکه به پیمان خود وفا کند و پرهیزگاری نماید بی‌تردید خداوند پرهیزگاران را دوست دارد» (آل عمران: ۷۶). وفای به عهد همچنین در آیات ۴۰ و ۱۷۷ سوره بقره، ۱۵۲ سوره انعام، ۱۱۱ سوره توبه، ۲۰ سوره رعد، ۹۱ سوره نحل، ۱۰ سوره فتح و ۳۷

سوره نجم آمده است. صدق و عد، عبارت دیگری است که در قرآن کریم در تقابل معنایی با خُلف وعده به کار رفته است: «الْصِّدْقُ: نَقِيضُ الْكُذْبِ. صَدَقْتُهُ: قَلْتُ لَهُ صَدَقًا، وَ كَذَلِكُ مِنَ الْوَعِيدِ إِذَا أَوْعَيْتَهُمْ» (فراهیدی، ۱۴۰۹). «وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ؛ وَ [در نبرد اُحُد] قَطْعًا خُدا وَعْدَهُ خُودَ رَا بِا شَمَا رَا سَتَ گَرْدَانِید» (آل عمران: ۱۵۲). تعبیر صدق و عد همچنین در آیات ۵۴ سوره مریم، ۹ سوره انبیا، ۷۴ سوره زمر و ۵ سوره ذاریات آمده و معنای آن، محقق کردن وعده است.

۳-۹. بدل و عوض

خلف در هیئت باب افعال به معنی بدل یا عوض نیز می‌آید اگر همراه واژه‌ای بیاید که دلالت بر مال یا فرزند کند. «أَخْلَفَ اللَّهُ عَلَيْكَ» به کسی گفته می‌شود که مالش از دستش رفته است؛ یعنی خدا عوضت بدهد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۲۹۵). «وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ؛ وَ هَرَجِهَ رَا انْفَاقَ كَرَدِيدِ عَوْضِشَ رَا اُو مِی دَهْدُ وَ اُو بَهْتَرِیْنِ رُوْزِی دَهْنْدِگَانِ اسْت» (سبأ: ۳۹). ذیل این آیه در مجمع البیان آمده است: «وَ اَنْچِه که دادید از مالتان یعنی، آنچه اخراج کردید از اموالتان در راه خیر، پس خدای سبحان به شما عوض آن را می‌دهد» (طبرسی، ۱۴۰۸، ۶۱۶/۲۰).

۳-۱۰. اختلاف

خلف در هیئت اختلاف از باب افتعال به معنای ضد اتحاد و اتفاق است. با بررسی سیاق آیاتی که واژه اختلاف در آن به کار رفته است، به دست می‌آید که اختلاف در قرآن کریم دو نوع است: اختلاف ممدوح و اختلاف مذموم. اختلاف ممدوح، اختلافی است که منشأ آن امور فطری و غریزی است و آن اختلاف طبایع است که باعث اختلاف در ترکیبات بدنی و اختلاف در استعداد های بدنی و روحی می‌شود و با ضمیمه شدن اختلاف محیط‌ها و آب و هواها، اختلاف در سلیق، سنن، آداب و رسوم، مقاصد و اعمال نوعی و شخصی در جوامع انسانی به وجود می‌آید که اگر این اختلافات وجود نداشت بشر قادر به زندگی کردن نبود و خداوند

این اختلاف را به خود نسبت می‌دهد. (طباطبایی، ۱۳۵۰، ۶۱/۱۱) مصادیق اختلاف ممدوح در قرآن کریم، تنوع و تفاوت در زبان‌ها، تفاوت و اختلاف در رنگ‌های انسان‌ها، حیوانات، کوه‌ها و راه‌ها، میوه‌ها، کشت و زرع و تنوع آنها، اختلاف در رنگ انواع عسل و همچنین اختلاف شب و روز است. اختلاف زبان‌ها و رنگ‌های مردم: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاختلافِ اللَّسَانَاتِ وَاللَّوَانِمِ؛ و از نشانه‌های [قدرت] او آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف زبان‌های شما و رنگ‌های شماست» (روم: ۲۲). تنوع میوه‌ها: «وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرِ مَعْرُوشَاتٍ وَالتَّحْلِ وَالزَّرْعِ مُخْتَلِفًا أُكْلُهُ؛ و اوست کسی که باغ‌هایی با داربست و بدون داربست و خرمابن و کشتزار با میوه‌های گوناگون آن پدید آورد» (انعام: ۱۴۱).

اختلاف رنگ‌های میوه‌ها، گیاهان، کشتزارها، کوه‌ها و راه‌ها، جنبندگان و چهارپایان: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٍ - وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَأَلْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ؛ آیا ندیده‌ای که خدا از آسمان، آبی فرود آورد و به [وسیله] آن میوه‌هایی که رنگ‌های آنها گوناگون است، بیرون آوردیم و از برخی کوه‌ها، راه‌ها [ورگه‌ها]ی سپید و گلگون به رنگ‌های مختلف و سیاه پررنگ [آفریدیم] و از مردمان و جانوران و دام‌ها که رنگ‌هایشان همان‌گونه مختلف است [پدید آوردیم]». (فاطر: ۲۷ و ۲۸) اختلاف رنگ در انواع عسل: «يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ؛ از درون [شکم] آن، شهدی که به رنگ‌های گوناگون است، بیرون می‌آید در آن برای مردم درمانی است» (نحل: ۶۹). اختلاف شب و روز: «إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ؛ به راستی در آمد و رفت شب و روز و آنچه خدا در آسمان‌ها و زمین آفریده، برای مردمی که پروا دارند دلایلی [آشکارا] است» (یونس: ۶). همچنین در آیات ۱۶۴ سوره بقره، ۱۹۰ سوره آل عمران، ۸۰ سوره مؤمنون و ۵ سوره جاثیه، تعبیر اختلاف لیل و نهار به کار رفته است. اختلاف بین دو چیز یعنی، هریک از آنها راهی غیر از راه دیگری برگزیند. بنابراین، اختلاف شب و روز به این معنی است که شب به سمت تاریکی و روز

به سمت روشنایی می‌رود و مراد از اختلاف شب روز یا پشت سرهم آمدن این دو است یا اختلاف از نظر کوتاهی و بلندی شب و روز در فصول مختلف سال (طباطبایی، ۱۳۵۱، ۱۲/۱۰). خداوند این نوع اختلاف را به خود نسبت می‌دهد و از تعبیری مانند «هو الذی» و «من آیاته» استفاده کرده و مرجع ضمیر غایب در این آیات، خود خداوند است.

اختلاف در مقابل اعتدال و اتفاق به این معنی است که از تعادل خارج شده، از آن عقب مانده و مختلف شده‌اند. منظور از اختلاف شب و روز، زبان‌ها و رنگ‌ها و عدم تعادل و اتحاد بین شب و روز و زبان‌ها و رنگ‌هاست؛ یعنی اینها از تعادل عقب مانده و در پشت آن قرار گرفته‌اند. (مصطفوی، ۱۳۶۸، ۱۱۲/۳) معادل معنایی برای این نوع اختلاف که دلالت بر تنوع می‌کند واژه تفاوت است. تفاوت از ریشه فوت به معنی خلاف درک کردن و رسیدن است: «تَفَاوَتْ الشَّيْئَانُ» به این معنی است که دو چیز از هم دور است و یکدیگر را درک نمی‌کند (ابن فارس، ۱۴۰۴، ۴/۴۵۷). تفاوت در قرآن کریم یک بار و در آیه ۱ سوره ملک آمده و خداوند وجود آن را در امر آفرینش مخلوقات خود، نفی کرده است: «مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ؛ در آفرینش آن [خدای] بخشایش‌گر هیچ‌گونه اختلاف [و تفاوتی] نمی‌بینی» (ملک: ۳). در کتاب الفروق اللغویه آمده است: «اختلاف، ناشی از علم فاعلش است، ولی تفاوت ناشی از بی‌علمی فاعلش» (عسکری، ۱۴۰۰، ص ۱۵۰). در تفسیر نمونه از تفاوت به بی‌نظمی تعبیر شده است که اگر در جهان راه میافت باعث نابودی آن می‌شد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۶، ۲۴/۳۱۹). از این نظر، تفاوت در تقابل با اختلاف قرار دارد؛ زیرا اگر اختلاف ممدوح در جهان نبود بشر نمی‌توانست زندگی کند.

نوع دوم یعنی، اختلاف مذموم، اختلافی است که منشأ آن بغی و فساد انسان است که آمیخته با هوای نفس و برخلاف هدایت عقل است و مصداق‌های آن، اختلاف در دین و لوازم آن مثل توحید، نبوت، معاد، کتاب‌های الهی، احکام الهی و... است. اختلاف در دین: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اُخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اُخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ

فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ مردم امتی یگانه بودند، پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم‌دهنده برانگیخت و با آنان کتاب [خود] را به حق فرورستاد تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند، داوری کند و جز کسانی که [کتاب] به آنان داده شد، پس از آنکه دلایل روشن برای آنها آمد به دلیل ستم [و حسدی] که میانشان بود [هیچ‌کس] در آن اختلاف نکرد، پس خداوند آنها را که ایمان آورده بودند به توفیق خویش به حقیقت آنچه که در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد و خدا هرکه را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند» (بقره: ۲۱۳).

در این آیه، اختلاف سه‌بار ذکر شده و مراد از اختلاف اولی که خداوند برای آن، پیامبران را با کتاب‌های آسمانی برانگیخت که بین مردم حکم کند اختلافی است که به دلیل عوامل ذاتی و فطری مانند جلب مزایا و منافع زندگی دنیا به وجود آمد. رفع آن اختلافات مستلزم وضع قوانینی بود که این قوانین توسط پیامبران ابلاغ و در لباس دین وضع شد و منظور از دو اختلاف دیگر که در آیه ذکر شده اختلاف در دین است. این اختلاف درحالی به وجود آمد که خداوند دلایل روشن خود را برای ایشان فرستاده بود: «جاءتهم البينات». خداوند به دلیل این اختلاف هم اشاره می‌کند و می‌فرماید: «بغياً بینهم» ریشه در ظلم و ستمگری انسان دارد نه فطرت او (طباطبایی، ۱۳۵۱، ۱۱۱/۲). چنانچه در برخی آیات دیگری که در آن صحبت از اختلاف است نیز عبارات: «جاءتهم البينات، جاءهم العلم و بغياً بینهم» ذکر شده که نشانگر این است که اختلاف در دین، آگاهانه و از روی عناد و ظلم است (ر.ک.، بقره: ۱۱۳، ۲۵۳؛ آل عمران: ۱۹، ۱۰۵؛ یونس: ۹۳؛ جاثیه: ۱۷؛ زخرف: ۶۳). «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛ و چون کسانی مباشید که پس از آنکه دلایل آشکار برایشان آمد، پراکنده شدند و با هم اختلاف پیدا کردند و برای آنان عذابی سهمگین است» (آل عمران: ۱۰۵). اختلفو یعنی، تأخر کردند و در پس وحدت و بینات قرار گرفتند (مصطفوی، ۱۳۶۸، ۱۱۲/۳).

در آیات متعددی خداوند می‌فرماید که می‌توانست همه مردم را امت واحد و پیرو یک دین قرار دهد، ولی این با قانون تکامل تدریجی انسان و سیر مراحل مختلف تربیتی سازگار نیست و این تکامل در سایه آزمایش‌ها: «لِيَبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ» و در پرتو تعلیمات پیامبران ممکن است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۴/۴۰۲) بنابراین، به اجبار و اکراه مردم را امت واحد قرار نداده است و برای مردم در انتخاب دین اختیار داده شده است، سپس خداوند می‌فرماید: «در روز قیامت در میان مردم چیزهایی را که اختلاف داشتند روشن و در بین آنها حکم خواهد کرد»؛ «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ لِيَبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»؛ برای هر يك از شما [امت‌ها] شریعت و راه روشنی قرار داده‌ایم و اگر خدا می‌خواست شما را يك امت قرار می‌داد، ولی [خواست] تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید، پس در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت گیرید. بازگشت [همه] شما به سوی خداست. آنگاه درباره آنچه در آن اختلاف می‌کردید آگاهتان خواهد کرد» (مائده: ۴۸).

اختلاف در توحید الهی: ایمان به توحید و یگانگی خداوند از لوازم ایمان است، ولی انسان‌ها در مورد آن نیز اختلاف می‌کنند. چنانچه در آیات ۱۷، ۷۲ و ۷۳ سوره مائده نمونه‌ای از اختلاف در مورد خداوند ذکر شده است: «قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغَى رَبًّا وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ فَيَنْبِئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»؛ بگو: آیا جز خدا پروردگاری بجوئیم؟ با اینکه او پروردگار هر چیزی است، پس شما را به آنچه در آن اختلاف می‌کردید آگاه خواهد کرد» (انعام: ۱۶۴). «وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ»؛ و کسانی که به جای او دوستانی برای خود گرفته‌اند [به این بهانه که] ما آنها را جز برای اینکه ما را هر چه بیش‌تر به خدا نزدیک گردانند، نمی‌پرستیم، البته خدا میان آنان درباره آنچه که بر سر آن اختلاف دارند داوری خواهد کرد» (زمر: ۳). «وَ قَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا الْهَيْبِينَ أَنْتِنَا وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»؛ و خدا فرمود: دو معبود برای خود مگیرید و ما [این] کتاب را بر تو نازل نکردیم، مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف

کرده‌اند برای آنان توضیح دهی و [آن] برای مردمی که ایمان می‌آورند رهنمود و رحمتی است» (نحل: ۵۱-۶۴).

اختلاف در مورد کتاب‌های آسمانی: شامل اختلاف بنی‌اسرائیل در مورد تورات در سوره فصلت آیه ۴۵، اختلاف اهل کتاب در مورد کتاب‌هایشان در سوره بقره آیه ۱۷۶ و اختلاف مشرکین در مورد قرآن است: «إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ؛ که شما [درباره قرآن] در سخنی گوناگونید» (ذاریات: ۸). علامه طباطبایی در تفسیر این آیه مراد از قول مختلف را قول مردم مکه در مورد قرآن می‌داند که گاهی می‌گفتند قرآن سحر و آورنده آن ساحر است و گاهی می‌گفتند قرآن طلسم است و آورنده آن دیوانه است و گاهی آن را القای شیطان می‌خواندند و آورنده آن را کاهن و گاهی آن را شعر می‌خواندند و آورنده آن را شاعر، گاهی آن را دروغ و افترا می‌خواندند و گاهی می‌گفتند آن را بشر تعلیم داده و گاهی آن را افسانه‌های پیشینیان معرفی می‌کردند (طباطبایی، ۱۳۵۱، ۳۳۶/۱۸).

اختلاف در معاد: «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَن يَمُوتُ بَلَىٰ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ لِيَبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ؛ و با سخت‌ترین سوگندهایشان به خدا سوگند یاد کردند که خدا کسی را که می‌میرد، برنخواهد انگیخت. آری [انجام] این وعده بر او حق است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند تا [خدا] آنچه را در [مورد] آن اختلاف دارند برای آنها توضیح دهد و تا کسانی که کافر شده‌اند، بدانند که آنها خود دروغ می‌گفته‌اند» (نحل: ۳۸-۳۹). «الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ؛ که درباره آن با هم اختلاف دارند» (نبأ: ۳). این آیه، صفت نبأ عظیم است که منظور از آن قیامت است. در مورد نوع اختلاف در امر قیامت علامه طباطبایی در المیزان می‌گوید: «برخی آن را محال می‌دانند. بنابراین، آن را انکار می‌کنند. برخی آن را بعید می‌دانند، برخی در آن تردید دارند و برخی بر آن یقین دارند، ولی از روی عناد و دشمنی آن را انکار می‌کنند همان‌طور که به توحید، نبوت و

دیگر فروع دین نیز با وجود اتمام حجت بر ایشان و از روی عناد ایمان نمی‌آورند» (طباطبایی، ۱۳۵۱، ۲۰/۱۶۰).

اختلاف در احکام الهی: «إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» [بزرگداشت] شنبه بر کسانی که درباره آن اختلاف کردند، مقرر گردید و قطعاً پروردگارت روز رستاخیز میان آنها درباره چیزی که در مورد آن اختلاف می‌کردند داوری خواهد کرد». (نحل: ۱۲۴) این آیه اشاره به اختلاف یهود و مسیحیت در مورد روز شنبه دارد که این روز در این دو آیین، روز محترمی است و انجام برخی کارها در این روز حرام بود.

اختلاف در مورد پیامبران: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقُضُّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ»؛ بی‌گمان این قرآن بر فرزندان اسرائیل بیشتر آنچه را که آنها در باره اش اختلاف دارند، حکایت می‌کند». (نمل: ۷۶) منظور از اختلاف در این آیه، اختلاف بنی اسرائیل در مورد داستان‌های انبیا از جمله حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام است (طباطبایی، ۱۳۵۱، ۱۵/۳۹۰).

اختلاف در مورد کشته شدن حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام: «وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ؛ و گفته ایشان که: ما مسیح، عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم» و حال آنکه آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند، ولی امر بر آنان مشتبه شد و کسانی که درباره او اختلاف کردند قطعاً در مورد آن دچار شک شده‌اند». (نساء: ۱۵۷) در این آیه، منظور از: «وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ» عوام یهود بودند؛ زیرا علمایشان می‌دانستند که عیسی عَلَيْهِ السَّلَام کشته نشده است. برخی نیز گفته‌اند: «منظور این است که جماعتی در مورد حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام اختلاف کردند. برخی گفتند او را کشتیم، برخی گفته‌اند او را نکشتیم» (طبرسی، ۱۴۰۸، ۳/۲۰۹)، ولی خداوند در قرآن کریم کشته شدن حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام را رد می‌کند و می‌فرماید: «وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا» و خداوند در پایان آیه بیان می‌کند که این اختلافات نیز در روز قیامت به حکم الهی به پایان می‌رسد.

اختلاف در قرآن کریم: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا؛ آیا در [معانی] قرآن نمی‌اندیشند. اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند» (نساء: ۸۲).

در تفسیر مجمع البیان ذیل این آیه آمده است: «اختلاف در کلام، سه قسم است: اختلاف تناقض، اختلاف تفاوت و اختلاف قرائت. اختلاف دوم یعنی، اختلاف تفاوت به معنی نیکی و زشتی، خطا و صواب و... است و سخنور حکیم، سخن خود را از خطا و زشتی دور نگه می‌دارد. بدیهی است که در قرآن کریم این نوع اختلاف و اختلاف تناقض وجود ندارد، ولی اختلاف قرائت و تلاوت مانند اختلافی که در وجوه قرآن و اختلافی که در تعداد آیات و سوره‌ها وجود دارد و اختلافی که میان احکام از نظر ناسخ و منسوخ وجود دارد، این‌گونه اختلافات در قرآن موجود است و همه آنها حق و صواب هستند». (طبرسی، ۱۴۰۸، ۱۲۶/۳) در کتاب التحقیق فی کلمات القرآن ذیل این آیه آمده است: «منظور از این اختلاف، تأخر و عقب ماندن و پایین آمدن محسوس سطح بلاغت و فصاحت کلام است و منظور، مغایرت و تناقض نیست» (مصطفوی، ۱۳۶۸، ۱۱۲/۳). البته این تعبیر با ماده خلف سازگاری بیشتری دارد.

واژه‌های دیگری که در آیات قرآن کریم آمده است و بر این نوع اختلاف (اختلاف مذموم) دلالت می‌کند، واژه‌های شقاق، تفرقه و تنازع است. شقاق از ماده شقق به معنی شکاف برداشتن است. ازهری، شقاق را دشمنی بین دو فرقه معنی کرده است؛ زیرا هر یک از فرقه‌ها شق یا ناحیه‌ای غیر از ناحیه طرف مقابلش را قصد می‌کند. (ازهری، ۱۴۲۱، ۲۰۵/۸) ابن فارس در مورد معنای شقاق می‌گوید: «شقاق زمانی است که جماعتی دو دسته و پراکنده شوند (ابن فارس، ۱۴۰۴، ۱۷۱/۳). شقاق به معنی اختلاف در قرآن کریم در مورد اختلاف بین زن و شوهر (ر.ک.، نساء: ۳۵) استعمال شده و در موارد دیگر به معنی ستیزه و دشمنی عمیق است (ر.ک.، بقره: ۱۳۷، ۱۷۶؛ هود: ۸۹؛ حج: ۵۳؛ ص: ۲؛ فصلت: ۵۲). تفرقه و تفریق به معنی پراکنده کردن و جدایی افکندن و در قرآن در مورد اختلاف دینی آمده است (قریشی، ۱۳۷۱، ۲۶۷/۵). آیات

۱۰۲ سوره بقره و ۱۳۰ سوره نساء به جدایی بین زن و شوهر اشاره می‌کند. از بین آیاتی که اصطلاح تفرق در آن به‌کار رفته است آیات ۱۵۳ و ۱۵۹ سوره انعام، آیه ۳۲ سوره روم، آیات ۱۳ و ۱۴ سوره شوری و آیه ۴ سوره بینه بر تفرقه و جدایی در دین دلالت می‌کند. تَنَازَعٌ و مُنَازَعَةٌ: در اصل به معنی مجاذبه است؛ یعنی کسی یا چیزی را از جایش و موقعیتش تغییر دهند و به معنی خصومت و مجادله تعبیر شده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۷۹۸). در برخی آیات (ر.ک.، آل عمران: ۱۵۲؛ نساء: ۵۹؛ انفال: ۴۳، ۴۶؛ کهف: ۲۱؛ طه: ۶۲؛ حج: ۶۷) تعبیر تنازع به‌کار رفته و به معنای نزاع و اختلاف در قول است.

۴. نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر به معناسناسی واژه خلف و مشتقات آن اشاره شده است. اصل واحد در ماده خلف چیزی است که در مقابل پیش‌رو یعنی، پشت سر قرار دارد. لغویان برای خلف معانی زیادی ذکر کرده‌اند: ابن فارس برای خلف سه معنای اصلی پشت سر، نیابت و جانشینی و تغییر یافتن را ذکر می‌کند. به بیان لغویان دیگر، خلف به معنی پشت سر، عقب مانده از مقام و منزلتش، زشت و تباه، نیابت و جانشینی از دیگری، نسلی از مردم، مرید و تغییر یافتن است. برخی از این مفاهیم متنوع مدلول اصلی این واژه نیست و این واژه به تدریج برای آن معانی به‌کار رفته است. کاربردهای این ماده نظر به اختلاف هیئت‌ها متفاوت می‌شود. در کاربردهای قرآنی این واژه به معنای پشت سر یا بعد آمده و واژه بین یدی و بین ایدی در تقابل با معنای خلف و همنشین آن در تعدادی از آیات قرار دارد. واژه‌های ورا، ظهر و دبر را می‌توان معادل معنایی برای واژه خلف دانست. کاربرد دیگر خلف، نیابت و جانشینی است در هیئت‌های خَلْفَه، خلیفه، خلفا، خلائف و استخلاف. مفهوم خلافت در مورد نیابت و جانشینی انسان‌ها یا به معنی عام (جانشینی انسان‌ها از یکدیگر پس از هلاکت اقوام گذشته) است. همچنین به معنی خاص، خلافتی است که به دلیل شرافت و بزرگی خلیفه و مخصوص اولیای الهی است. در هیئت باب مفاعله به معنی مخالفت و در هیئت خلاف به معنی قطع دست و پا به صورت

مخالف است. همچنین به معنی تخلف و امتناع از جنگ است که در این معنا در هیئت‌های مُخَلَّفون و متخلفین همچنین خالفین و خوالف به کار می‌رود. به معنی مخالفت در وعده و قرار است و در این معنی، خلف در هیئت باب افعال و افتعال و همراه کلمات عهد و وعد به کار رفته است. تعبیراتی مثل نقض عهد، نبذ عهد، اشتراء عهد و نکث ایمان هم به نوعی هم معنی خلف وعده است. در مقابل آن، وفای به عهد و صدق وعده قرار دارد. همچنین در باب افعال به معنی عوض یا بدل نیز به کار رفته است. به معنی ضد اتحاد و اتفاق در هیئت باب افتعال به کار می‌رود. اختلاف در آیات قرآن دو نوع است: اختلاف ممدوح مثل اختلاف رنگ‌ها، زبان‌ها، تنوع میوه‌ها و اختلاف شب و روز که منشأ آن امور فطری و غریزی است. نوع دیگر، اختلاف مذموم یعنی، اختلاف در دین و لوازم آن و منشأ آن بغی و فساد آدمی است. در همه هیئت‌های ماده خلف، معنای تَعَقُّب و تَأَخَّر ملاحظه می‌شود. این معنی یا از نظر زمان است مثل خلیفه یا از نظر مکان است مثل تَخَلَّف در نشستن، رفتن و ایستادن یا از نظر کیفیت است مثل خُلْف و اختلاف در عقیده، نظر، فکر، طریقه.

فهرست منابع

- * قرآن کریم. مترجم: مکارم شیرازی، ناصر.
۱. ابن اثیر، مبارک بن محمد (۱۳۶۷). النهایه فی غریب الحدیث و الاثر. قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
 ۲. ابن سیده، علی ابن اسماعیل (۱۴۲۱). المحکم و المحيط الاعظم. بیروت: دارالکتب العلمیه.
 ۳. ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۰۴). مقایس اللغه. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
 ۴. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴). لسان العرب. بیروت: دارصادر.
 ۵. پیروزفر، سهیلا (۱۳۹۷). معناشناسی خلیفه در قرآن کریم. نشریه علمی - پژوهشی پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن، شماره ۱۲، ص ۱۵۳-۱۷۴.
 ۶. ازهری، محمد بن احمد (۱۴۲۱). تهذیب اللغه. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
 ۷. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۷۶). الصحاح تاج اللغه و صحاح العربیه. بیروت: دارالعلم للملایین.
 ۸. حمیری، نشوان بن سعید (۱۴۲۰). شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلام. دمشق: دارالفکر.
 ۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲). مفردات الفاظ قرآن. بیروت: دارالقلم.
 ۱۰. صاحب، اسماعیل بن عباد (۱۴۱۴). المحيط فی اللغه. بیروت: عالم الکتب.
 ۱۱. طباطبایی، محمد حسین (۱۳۵۱). المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
 ۱۲. طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۰۸). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دارالمعرفه.

۱۳. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۷). تفسیر جوامع الجامع. قم: حوزه علمیه قم مرکز مدیریت.
۱۴. عسکری، حسین بن عبدالله (۱۴۰۰). الفروق فی اللغه. بیروت: دارالافاق الجدیده.
۱۵. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹). کتاب العین. قم: نشر هجرت.
۱۶. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (۱۴۱۵). القاموس المحیط. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۷. فیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۴). المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی. قم: مؤسسه دارالهجره.
۱۸. قرشی، علی اکبر (۱۳۷۱). قاموس قرآن. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۹. مصطفوی، حسن (۱۳۶۸). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۰. مکارم شیرازی، ناصر. و جمعی از نویسندگان (۱۳۷۳). تفسیر نمونه. تهران: دارالکتب الاسلامیه.

